



امام کاظم(ع) و سیاسی کردن شیعه/ نقش خلفای عباسی در ایجاد فرق چهارگانه

امام کاظم(ع) را می توان از نظر مکتب وارث زحمات جد و پدر بزرگوارشان امام باقر و امام صادق(ع) دانست؛ ایشان در نشر تشیع که جنبه سیاسی پیدا می کرد موفق شدند نمایندگانی را به اقصی نقاط عالم اسلام اعزام کنند و شیعه را در نقاط مختلف از جمله خراسان، ری، قم، یمن و... تبلیغ کنند.

خبرگزاری مهر- امام کاظم(ع) را می توان از نظر مکتب وارث زحمات جد و پدر بزرگوارشان امام باقر و امام صادق(ع) دانست؛ ایشان در نشر تشیع که جنبه سیاسی پیدا می کرد موفق شدند نمایندگانی را به اقصی نقاط عالم اسلام اعزام کنند و شیعه را در نقاط مختلف از جمله خراسان، ری، قم، یمن و... تبلیغ کنند.

ابوالحسن موسی کاظم(ع) در روز شنبه هفتم ماه صفر سال 128 ه. ق در سرزمین ابواء (بین مکه و مدینه) به دنیا آمد. پدرش حضرت امام جعفر صادق (ع) و مادرش «حمیده« (س) بود. امام صادق(ع) از همان لحظه نخست تولد، شیعیان را نسبت به امامت فرزندش «موسی« آگاه ساخت و این گونه فرمود: «فعلقوا بابنی هذا المولود... فهو والله صاحبکم من بعدی«؛ به فرزندم، این مولود بچسبید.. او به خدا بعد از من صاحب شماس.

از حوادث مهم دوران جوانی آن امام، مرگ نابهنگام برادر بزرگترش، «اسماعیل« بود که از الطاف خفیه الهیه محسوب می شد و زمینه ساز تثبیت امامت وی شد. تلاش امام جعفر صادق(ع) نیز در این راستا و به منظور جلوگیری از انحراف جریان امامت بود. هر چند بعدها نیز گروهی پیدا شدند و پس از امام صادق(ع) معتقد به امامت «اسماعیل« شدند و مرگ او را انکار نمودند.

دوران امامت

دوران سی و پنج ساله امامت موسی بن جعفر مصادف بود با اوج قدرت حکومت بنی عباس و همزمان با چهار تن از حاکمان عیاش و خون آشام عباسی به نامهای منصور دوانیقی، مهدی عباسی، هادی عباسی و هارون الرشید که حضرت نیز به فراخور شرایط زمانی حساس هر یک، وظیفه سنگین امامت و هدایت امت را به بهترین شکل ممکن به دوش کشید. از مشکلات روزهای نخستین امامت موسی بن جعفر(ع)، ادعای امامت دروغین برادر بزرگتر حضرت، «عبدالله افطح« بود که گروهی را به دنبال خود کشید و فرقه «فطحیه« به همین ترتیب شکل گرفت. هر چند با برخورد روشنگرانه امام، عبدالله با شکست روبرو گردید.

دوران امامت حضرت موسی بن جعفر(ع) از 25 شوال سال 148 ه. ق همزمان با شهادت پدر بزرگوارش امام صادق(ع) آغاز شد. در این زمان حضرت 20 سال داشت. در آغاز امامت، حضرت با قاتل پدرش، منصور دوانیقی رو در رو بود. وی که از سال 136 خلافت اسلامی را پس از «ابوالعباس سفاح« به دست گرفته بود، در پی از بین بردن جانشین امام صادق(ع) بود. اما امام صادق(ع) با کیاست تمام، کاری کرد که فشارها را از روی فرزندش امام موسی کاظم(ع) به حداقل برساند.

امام هفتم شیعیان به صالح، صابر، امین و کاظم ملقب بوده و عبد صالح شناخته می شد. از این رو او را «کاظم« می خواندند که خشم خود را فرو می برد و بر گرفتاری ها شکیبایی می ورزید. در روزگار امام موسی کاظم(ع) عباسیان و دشمنان اهل بیت(ع) تا آنجا که در توان داشتند بر علویان سخت می گرفتند تا جایی که شیعیان تن به آوارگی دادند و عده ای نیز به جرم علوی بودن، کشته شدند.

امام کاظم جانب احتیاط را می گرفت و تنها کسانی را که شایستگی تبلیغ امامت او را داشتند، به این امر مهم می گمارد. آن گونه که از تاریخ برمی آید، او در تمام ایام حیات خود، از گزند عباسیان دوری می جست و حتی به شیعیان اجازه نمی داد آن گونه که در زمان حیات پدر ارجمندش معمول بود، با وی دیدار کنند.

راویان روایات منقول از آن حضرت را کمتر با نام مبارکش ذکر می‌کردند، بلکه به کنیه و اشاره اکتفا می‌کردند. آنان چنین نقل روایت می‌کردند: از ابو ابراهیم، ابوالحسن، عبد صالح، عالم، سید و رجل شنیدیم ... این امر نشان‌دهنده تحت نظر بودن آن حضرت است. آن حضرت نیز برای حفظ جان یاران، از آنان می‌خواست که در امور دینی و عبادی تقیه کنند تا مبادا مورد تعرض و انتقام حاکمان جور قرار گیرند.

آنچه از تاریخ برمی‌آید این است که امام کاظم(ع) در 10 سال اول امامت خود، که با منصور معاصر بود، با او دیداری نداشته و حتی منصور برخلاف محمد المهدی و هارون - فرزند و نوه‌اش - او را به بغداد فرا نخواند و نیز به بند نکشید. این در حالی است که منصور، از آن دو، خبیث‌تر بود و این از رفتار او با امام صادق(ع) و آل علی آشکار می‌شود.

زمانی که خبر شهادت امام صادق(ع) به منصور دوانیقی رسید، او طی نامه‌ای از محمد بن سلیمان، عامل خود در مدینه، خواست تا وصی امام صادق(ع) را بکشد. محمد در پاسخ نوشت: جعفر بن محمد 5 تن را به عنوان وصی معرفی کرده است که یکی از آنان شخص منصور است و منصور ناکام ماند. اما از آن پس در صدد برآمد با شیوه‌های سیاسی و... حضرت را در فشار قرار دهد. پس از مرگ منصور، نوبت به خلافت #171& مهدی بن عبدالله منصور رسید. وی که در سال 158 به خلافت رسید، وقت خود را عموماً به حل منازعات داخلی و کشورگشایی گذراند، لذا امام اندک فرصتی برای بیان حقایق شرع و مظلومیت اهل بیت (ع) یافت.

البته خلیفه نیز برای در امان ماندن از خطر احتمالی از سوی امام، حضرت را مدتی زندانی کرد و چون تضمین گرفت که بر علیه او نشورد، حضرت را آزاد کرد و به مدینه بازگرداند. البته این اعمال و فراخواندن مکرر حضرت موجبات نگرانی خاندان و شیعیان حضرت را فراهم می‌کرد.

هارون الرشید، نواده منصور دوانیقی بود و در 27 ذی حجه سال 145 هـ به دنیا آمد همزمان با وفات برادرش موسی، هادی به خلافت رسید و آن زمان (چهاردهم ربیع الاول 170 هـ . ق) 22 سال داشت. هارون در دوره اوج و عظمت خلافت بنی عباس به سلطنت رسید. در این دوره دانش و فلسفه و حکمت و ادب به رشدی شگفت انگیز رسید که البته تا حدود زیادی در حول فعالیت‌های علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود. حضرت موسی بن جعفر (ع) نیز تا زمانی که از شر هارون در امان بود در این نهضت فکری و علمی نقش پیشرو داشت و انبوه شاگردان فاضل او گواه این مدعاست.

دقیقا همین پیشروی امام و یارانش، هارون را به وحشت انداخت و با وجود فضای باز علمی، در صدد محصور کردن حضرت برآمد تا نفوذ معنوی و علمی ایشان را نابود سازد. هارون به این منظور در برابر حقایق دینی که از سوی امام بیان می‌شد، فلسفه یونان و کتب هند و افسانه‌ها را به عنوان ابزار فرهنگی و معنوی علم کرد و در برابر فقه و احکام پویا نیز، مانند جد خود منصور علمای مخالف اهل بیت را تشویق کرد تا در مقابل حضرت عرض اندام کنند حتی در مدینه منوره برای امور شرعی و احکام دینی اشخاصی را معین کرد و به #171& مالک بن انس و کتاب #171& موطاء او اهمیت فوق العاده داد و پسران خود را برای قرائت آن کتاب به مدینه فرستاد.

تمام این کارها برای کاستن از مراجعه مردم به حضرت موسی بن جعفر (ع) بود، اما غافل از این که هر چه می‌کرد بر جلال و عظمت حضرت می‌افزود. از این رو به مقابله فیزیکی با حضرت روی آورد. در این جبهه هارون علاوه بر خود حضرت، علویان را نیز تحت فشار قرار می‌داد.

امام کاظم (ع) بارها در روزگار مهدی و هادی به بغداد احضار شد و به بند و زندان درآمد و آزاد می‌شد، اما روزگاری را که آن حضرت در دوران هارون به سر برد سخت‌ترین دوران حیات او بود. هارون در آغاز خلافتش بارها امام را به بغداد فراخواند و او را به زندان افکند و پس از مدتی او را آزاد ساخته و چنین وانمود می‌کرد که او را محترم و گرامی می‌دارد.

با همه تنگناهایی که برای امام به وجود آمده بود، شهرت او جهانگیر شد و دانشمندان به سوی او روانه شدند و آنان که تا دیروز از وی روگردان بودند، به امامت او معترف شدند و شیعیان از همه جا خمس و زکات خود را برای او می‌آوردند و تمامی این امور از دید ماموران هارون پنهان نبود.

در عصر امام کاظم (ع) که دوران بسیار سختی برای شیعیان بود، حرکتهای اعتراض‌آمیز متعددی از ناحیه شیعیان و علویان نسبت به خلفای عباسی صورت گرفت که از مهمترین آنها قیام حسین بن علی، شهید فحّ - در زمان حکومت هادی عباسی - و نیز جنبش یحیی و ادريس فرزندان عبدالله بود که در زمان هارون رخ داد. در واقع مهمترین رقیب عباسیان، علویان بودند و طبیعی بود که حکومت آنان را سخت تحت نظارت آنها بگیرد.

امام کاظم(ع) را می‌توان از نظر مکتب وارث زحمات جد و پدر بزرگوارشان امام باقر و امام جعفر صادق(ع) و دانست، چرا که زحمات این دو امام بزرگوار در تدوین و عرضه تشیع در قالب مکتب شیعه به ثمر رسیده بود و امام موسی کاظم(ع) در حقیقت این مکتب تدوین شده را به ارث برده بود. ایشان در نشر تشیع که جنبه سیاسی پیدا می‌کرد موفق شدند نمایندگانی را به اقصی نقاط عالم اسلام ارسال کنند و شیعه را در نقاط مختلف از جمله خراسان، ری، قم، یمن و... تبلیغ کنند.

از زمان امام کاظم(ع) به بعد ائمه اطهار(ع) بر خلاف ائمه دوران قبل وارد عرصه سیاست می‌شوند و به مردم نسبت به فساد دستگاه خلافت هشدار می‌دهند و تلاش می‌کردند با نفوذ دادن برخی از افراد برجسته در دستگاه خلافت بتوانند ضمن جلوگیری از برخی اشکالات و ضربات به اسلام، زمینه نشر فرهنگ اصیل اسلام که همان مکتب شیعه است را فراهم کنند.

نقش خلفای عباسی در ایجاد فرق چهارگانه فقهی

بعد از امام موسی کاظم (ع) موج شدید محافظت از امامان برای جلوگیری از تولد حضرت مهدی آخرین حجت الهی(عج) در میان خلفای عباسی شکل گرفت، به گونه ای که امام علی بن موسی الرضا(ع) را به بهانه دادن خلافت و ولیعهدی به ایران آورده و آن حضرت را به گونه‌ای با محذورات مواجه می‌کنند تا حضرت نتواند ارتباطات رایج را با پیروان خود ادامه دهد و همین طور امام جواد(ع) را در کاخی به نوعی محصور می‌کنند تا مردم در حالیکه به امامت و حقانیت شیعه پی‌برده‌اند ارتباطی با این بزرگواران نداشته باشند و ایشان را در 25 سالگی به شهادت می‌رسانند و امام هادی(ع) و عسکری(ع) را در منطقه نظامی در حصر نگهداری کردند و حتی امام عسکری(ع) را کنترل می‌کردند که ازدواج نکند تا امام دوازدهم به دنیا نیایند.

خلفای عباسی بنا به روش ستمگرانه و زیاده روی در عیش و عشرت، همیشه در صدد نابودی بنی هاشم بودند تا اولاد علی (ع) را با داشتن علم و سیادت از صحنه سیاست و تعلیم و ارشاد کنار زنند، و دست آنها را از کارهای کشور اسلامی کوتاه نمایند. اینان برای اجراء این مقصود پلید کارها کردند، از جمله: چند تن از شاگردان مکتب جعفری را تشویق نمودند تا مکتبی در برابر «مکتب جعفری» ایجاد کنند و به حمایتشان پرداختند. بدین طریق مذاهب حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی هر کدام با راه و روش خاص فقهی پایه ریزی شد. حکومت‌های وقت و بعد از آن - برای دستیابی به قدرت - از این مذهب‌های پشتیبانی کرده و اختلاف آنها را بر وفق مراد و مقصود خود دانسته اند.

امام موسی بن جعفر (ع) بی آنکه - در مراقبت از دستگاه جبار هارونی - بیمی به دل راه دهد به خاندان و بازماندگان سادات رسیدگی می کرد و از گردآوری و حفظ آنان و جهت دادن به بقایای آنان غفلت نداشت. آن زمان که امام (ع) در مدینه بود، هارون کسانی را بر حضرت گماشته بود تا از آنچه در گوشه و کنار خانه امام (ع) می گذرد، وی را آگاه کنند. هارون از محبوبیت بسیار و معنویت نافذ امام (ع) سخت بیمناک بود.

سرانجام بدگوئی هایی که اطرافیان از امام کاظم (ع) کردند در وجود هارون کارگر افتاد و در سفری که در سال 179 ه به حج رفت، بیش از پیش به عظمت معنوی امام (ع) و احترام خاصی که مردم برای امام موسی کاظم (ع) قائل بودند، پی برد. هارون سخت از این جهت، نگران شد و وقتی به مدینه آمد و قبر منور پیامبر اکرم (ص) را زیارت کرد، تصمیم بر جلب و دستگیری امام (ع) یعنی فرزند پیامبر گرفت. در واقع امام موسی بن جعفر (ع) را به جرم فضیلت و اینکه از هارون الرشید در همه صفات و سجایا و فضایل معنوی برتر بود به زندان انداختند.

امتناع برخی از نزدیکان هارون از کشتن امام کاظم (ع)

هارون صاحب قصرهای افسانه ای در سواحل دجله، و دارنده امپراطوری پهناور اسلامی آن چنان از امام (ع) هراس داشت که وقتی قرار شد آن حضرت را از مدینه به بصره آورند، دستور داد چند کجاوه با کجاوه امام (ع) بستند و بعضی را نابهنگام و از راههای دیگر ببرند، تا مردم ندانند که امام (ع) را به کجا و با کدام کسان بردند، تا یأس بر مردمان چیره شود و به نبودن رهبر حقیقی خویش خو گیرند و سر به شورش و بلوا بر ندارند و از تبعیدگاه امام (ع) بی خبر بمانند.

هارون، ابتدا دستور داد امام هفتم (ع) را با غل و زنجیر به بصره ببرند و به «#عیسی بن جعفر بن منصور» که حاکم بصره بود، نوشت که یک سال حضرت امام کاظم (ع) را زندانی کند، پس از یک سال والی بصره را به قتل امام (ع) مأمور کرد اما عیسی از انجام این قتل عذر خواست.

هارون امام را به بغداد منتقل کرد و به «#فضل بن ربیع» سپرد. مدتی حضرت کاظم (ع) در زندان فضل بود. هارون، فضل را مأمور قتل امام (ع) کرد ولی فضل هم از این کار سرباز زد. چندین سال امام (ع) از این زندان به آن زندان انتقال می یافت و سرانجام امام کاظم (ع) پس از سالها - بین 7 تا 14 سال - که در زندانها به سر برد؛ در سال 183 یا 186 ق و در 55 سالگی به دست مردی ستمکار و غیرمسلمان به نام (سندی بن شاهک) و به دستور هارون مسموم و پس از سه روز به شهادت رسید.

چون امام (ع) به شهادت رسید، سندی عدهای از فقیهان و بزرگان بغداد را کنار پیکر امام حاضر کرد و به آنان گفت: آیا جای شمشیر یا نیزه بر پیکر او می بینید؟ گفتند: نه، سندی گفت: پس گواهی بدهید که او به مرگ طبیعی مرده و آنان چنین کردند. بعد از این اقدام، جنازه امام را بر روی پل بغداد قرار داد و منادی فریاد برآورد: موسی بن جعفر را ببینید که با مرگ طبیعی مرده است!

پیکر پاک امام موسی بن جعفر (ع) به طور معجزه آسایی توسط فرزندش علی بن موسی الرضا (ع) غسل داده شد و در مقابر قریش در مدینه السلام - در حاشیه بغداد - مدفون گردید. مزار شریفش مورد توجه عموم قرار گرفت و سالها بعد نوه بزرگوارش حضرت امام جواد (ع) در کنارش دفن شد و شیعیان دلباخته آنها شهر کاظمین را در کنار تربت پاکشان تأسیس نمودند.